

تئوری و پراتیک

تئوری، و بهرزه در اینجا منظور ما پیش‌پای اجتماعی است. تطهیر و تعمیم انبوه فاکت‌های پراتیک است و به همین جهت، بگفته ژرژسن، هیاهوی بازار عمل در جهان خاموش مفاهیم و احکام فرو می‌تشنند و با استناد به از یک سخن گفته میتوان گفت که این درخت زندگی یاد رخت عمل است که پیوسته می‌رود و همیشه سبز است و تئوری خاکستری فام و بی جلوه قادر نیست با فروان آن برابری کند. بهبود نیست که گفته میگفت "در آغاز عمل بود". بهبود نیست که مارکس نوشت: فلسفه تاکنون در رصد توضیح جهان بود، اینک مطلب بر سر تفسیر آنست. نهر پراتیک جوشان و پنهان است و تئوری‌هایی که بر اساس تعمیم حالتی از آن بدست آمد، زود آغاز کهنه شدن و ضسوخ شدن میکند. لذا جهان تئوری هم از جهت بساطت نسبی و هم از جهت انجماد نسبی خود با جهان پراتیک که پراجزا و پهنرنج و متنوع و جوشان است فرق دارد. در جهان واقعی، در جهان پراتیک آن دیواره‌های جامد بین مفاهیم و احکام، آن تویپ‌ها و تقسیم‌ها که ذهن ما اینجا و آنجا می‌آفریند، آن حالت‌های خاص و مشخصات یک دست که ماعدات در آن برای تسهیل درک خود بد آنهاست مسلشوم موجود نیست.

همین تفاوت فاحش که بزبان تئوری بین تئوری و پراتیک وجود دارد، در نزد بسیاری شمسوه پراتیسیسم" و بی‌اعتنایی به تئوری را بوجود می‌آورد. پراتیسیست‌ها میگویند: احکام کتابها با زندگی فرق بین دارد. باید زندگی را شناخت و با احکام کتابی نیز این کار ممکن نیست. احکام کتابی چیز جداگانه است و زندگی پراتیک چیز دیگر. ضرورت‌های پراتیک استنتاجات تئوریک را با مال میکند. با تئوری تئوری نیست، نمیتوان عمل کرد... و غیره و غیره.

ولی مارکسیسم در همین حال که برای پراتیک بعنوان مدال زمینه و منتهای معرفت انسانی اهمیت درجه اول قائل است و علم بی‌عمل را درخت بی‌بر می‌داند و عمل را نیکی از علم می‌شمرد، به نقش تئوری اعتقاد راسخ دارد. تئوری - اگر از پراتیک عقب‌نماند، آنرا دنبال کند، به موقع احکام منسوخ را کنار بگذارد و احکام تازه را بپذیرد، راهنمای گرانبهای برای عمل است. تئوری عصاره تجاربه عصاره مشاهدات، عصاره انبوه عظیم فاکت‌هاست. تئوری قانونگذاری و نظام‌دروزی پدیده‌ها و اشیا را فاش می‌سازد و چراغی معجزه‌فرا را راه مسافرین در این بی‌شماره انبوه حوادث و در این کوره راه‌های تاریک تاریخ است. آن تئوری که دانش از پراتیک قبضی کرد، دانشا به پراتیک فیض می‌رساند.

گفته‌ام تئوری از واقعیت، از پراتیک بسط تر و کم اجزای تر و کلی تر است، از واقعیت کم رنگ تر و خاکستری تر، جادو تر و ساکن تر است و این مشخصات بزبان تئوری است. به همین جهت تئوری باید با بهبود تدریج پراتیک و اصلاح خود رازنده و متحرک نگاه دارد. بهبود نبود که کلاسیکهای مارکسیستی احتراز داشتند که این خود را مجموعه ای از احکام جادو و جامع بشمرند و آنرا فقط راهنمای عمل و اسلوب نبرد می‌شمرند. انگلس این سخن ژرف را می‌گفت: کمونیسم نه از اصول بلکه از واقعیات نشا می‌گیرد. کمونیسم آئین نیست، جنبش است.

تجربه نشان داده است که در چیز بویژه بلهه تئوری است و آنرا به الگوسازی و جزئیات بی روح بدل میکند:

۱) محیطهای عقب مانده اجتماعی، جائیکه رشد اقتصادی و سیاسی و سطح فرهنگ مانع پیدایش طرز فکر بخرنج است. جوامع کم رشد تمایلی به ساده کردن بخرنج، به تقسیم همه چیز به نیک و بد، سیاه و سفید، صحیح و سقیم دارند و تنها اسالیب سراسر است، نا بخرنج، غیر مرکب برای آنها قابل درک است. در چنین محیط ها تئوری اجتماعی، هر قدر هم علمیت و تحرک و پالکتیکی در آن مراعات شده باشد، در خطر آنست که بشدت ساده شود و بصورت شتر احکام مذهبی در آید. در این حالت بین تئوری با پراتیک، بازندگی تفاوت بسیار است و تنها میتواند به "شرعیات" بدل گردد و منهای یک مشت اقدامات و لوئنتارستی قرار گیرد. زمانی هگل میگفت: فاکتها با تئوری من سازگار نیستند، بد ابحال فاکتها!

۲) نقد آن محیط تسامح دموکراتیک، محیطی که در آن صدای زندگی، صدای حرکت خود بخودی تاریخ خاموش است و جز بانگ رهبران و انعکاس این بانگ صدای دیگری شنیده نمیشود. در چنین محیطی چنین منظره ای پدید میشود که گوش پراتیک و تئوری با هم توافق کامل دارند. پراتیک مطیعانه بد نیال تئوری میرود و تئوری کامیابانه آنرا رهبری میکند و با آن هماهنگ است. ولی واقعیت چنین نیست: زندگی در جاده های تحت الارضی براه خود ادامه میدهد و گسست ما بین تئوری و پراتیک از همیشه بیشتر میشود.

نتایجی که از این مقدمات حاصل میشود آنست که اولاً احزاب طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده باید تلاش بزرگی برای جلوگیری از دکاتیزاسیون و شمانیزاسیون تئوری و حفظ علمیت و روح دپالکتیک آن و هماهنگی با واقعیت زند بکار برند. ثانیاً باید محیط دموکراسی، محیط بحث و شور و اظهار نظر و ابتکار آزاد، حتی در دشوارترین حالات، ولو در شکل محدود آن، حفظ شود تا تئوری بتواند از زندگی واقعی فیض گیرد و به بانک خلق، بانک تاریخ گوش فرادهد و خود را بموقع صحیح و بموقع حقی مازد. هیچ تئوری اجتماعی و انقلابی باندازه مارکسیسم - لنینیسم واجد تمام شرایط واقعیت و علمیت نیست. این یک قطب نمای واقعی برای کشتی جنبش است ولی باید توانست از آن بد رستی استفاده کرد و آنرا بد رستی حفاظت نمود. معنای حفظ پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم جز این نیست.